

استراتژی ایجاد «شبکه منطقه‌ای»

به منظور تقویت پیوندهای

میان شهر و روستا

دستور کاری برای پژوهش‌های سیاستگذاری با اشاره به کشور اندونزی

(قسمت اول)

مؤلف: پروفیسور مایک داگلاس^(۱)

مترجم: دکتر غلامرضا لطیفی

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

تدوین استراتژی شبکه‌ای منطقه‌ای برای ایجاد پیوندهای متقابل میان شهر و روستا، دستورالعملی است برای تحقیقات بیشتر در زمینه ارائه خط‌مشی مناسب با تأکید بر کشور اندونزی. در نوشته‌ی حاضر کوشیده شده برای حل مشکل عدم ارتباط مزن میان نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه‌ی روستایی و شهری، استراتژی شبکه‌ای منطقه‌ای که تحلیل‌های موجود به موضوع پیوستگی و وابستگی متقابل میان روستا و شهر توجه دارد، معرفی گردد. برای تشریح بیشتر این استراتژی چند مثال در مورد شرایط منطقه‌ای اندونزی ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: شبکه منطقه‌ای، اندونزی، شهر و روستا، استراتژی، توسعه‌ی منطقه‌ای.

معضل غلبه برج‌دایی میان شهر و روستا در برنامه‌ریزی

بحث و بررسی در زمینه ماهیت رابطه میان روستا و شهر جایگاه ویژه‌ای در نظریه و برنامه‌ریزی توسعه دارد. در دهه ۱۹۵۰ این گونه مباحث عمدتاً حول این محور مطرح می‌شد که آیا شهرها در روابطشان با مناطق روستایی تحت نفوذ خود نقشی انگلی داشته‌اند یا مولد (Generative). می‌دانیم که تأثیر نیروهای مولد ناشی از صنعتی شدن که نتیجه گسترش شهرنشینی هستند بسیار قوی‌تر از تأثیرات انگلی احتمالی شهر بر مناطق روستایی است (Singer 1964). مدل توسعه اقتصادی مطرح شده از سوی لوئیس (Lewis)، که در آن زمان طرفداران زیادی پیدا کرد، معتقد بود که رشد اقتصادی و صنعتی شدن مستلزم انتقال مازاد تولید از بخش ظاهراً نحیف کشاورزی به بخش صنعتی شهری می‌باشد. بر طبق این دیدگاه جذب منابع نیروهای سرمایه‌ای و کاری مناطق روستایی توسط شهرها با نام و توجیه توسعه اقتصادی دراز مدت ملی صورت می‌گرفت. (فای و رانی، ۱۹۶۴) سیاست‌های کلی برگرفته از آراء لوئیس و دیگران خواستار سرعت بخشی به رشد صنعتی شهری و گذر به یک جامعه شهر-مدار بود. عمده نگرانی‌های اکثر کشورهای آسیایی تا قبل از دهه هفتاد میزان کم گسترش شهرنشینی و گسترش فقر در روستاها بود که به افزایش مهاجرت

روستائیان به شهرها به عنوان یک فرآیند رشد شهری نامتعادل و زیانبار منجر می‌شد و بر مبنای گسترش خدمات غیرمولد شهری استوار بود نه بر مبنای عوامل پویای گسترش صنعت. در آن دوران کارشناسان برنامه‌ریزی بر این عقیده بودند که افزایش سرعت توسعه صنعتی شهری «واقعی» برای جبران محدودیت‌های توسعه روستایی اجتناب‌ناپذیر است. خواه بدان از دیدگاه نوسازی نگریسته شود، خواه از دیدگاه اقتصادی. از اواخر دهه ۱۹۵۰ دیدگاهی متفاوت در یک زمینه‌ی جدید برنامه‌ریزی منطقه‌ای که تا حدودی بر مبنای مدل‌های مرکز-پیرامون و قطبش فضایی بود، پدیدار شد. بر اساس این دیدگاه در اکثر کشورهای در حال توسعه مزایا و منافع رشد اقتصادی بیش از پیش در یک یا چند منطقه شهری و مرکزی انباشته شدند. حرف اصلی مدل‌ها این بود که این مزایای انباشته شده در مناطق مرکزی به زیان مناطق جانبی روستایی است. شهرها به گونه‌ای مناطق روستایی را سازماندهی می‌کردند که در خدمت منافع شهری باشند، این امر مشکلاتی چون خروج سرمایه، فرار مغزها و انتقال دیگر امکانات روستایی به شهرها را به دنبال داشت که مانع عظیمی بر سر راه توسعه مناطق روستایی محسوب می‌گردید. شهرها فعالانه مناطق روستایی را استثمار می‌کردند. گسترش فقر در مناطق روستایی و افزایش مهاجرت روستائیان به شهرها ناشی از تقویت پیوستگی‌های روستایی-شهری بود، نه جداسازی مناطق روستایی از مناطق شهری. همچنین این عقیده که اقتصاد مناطق روستایی، اقتصادی بیش از آن منزوی تک محصولی و مبتنی بر منابع طبیعی است که بتواند در خدمت اهداف شرکت‌ها و سازمان‌های شهری باشد با آراء نظریه وابستگی که هم‌زمان با آن به منصفه ظهور رسید همخوانی دارد. بر طبق این نظریه ملت‌های شهرنشین شمال به طور عمده اقتصاد کشاورزی کشورهای جنوب را عقب‌نگه می‌داشتند. به هم پیوستگی‌های روستایی-شهری بخشی از زنجیره‌های جهانی قدرت و کنترل بودند که مدام به فقر و عقب ماندگی مناطق روستایی دامن می‌زدند. گرچه این اندیشه که شهرها «انباشتگاه‌هایی» هستند که مانع از توسعه‌ی مناطق روستایی می‌شوند (آرمسترانگ و مک‌گی، ۱۹۸۵)، هنوز طرفدارانی دارد اما اندیشه دیگری که

حامیان بسیار بیشتری یافته، این است که تبعات منفی رشد شهرنشینی برای مناطق روستایی گذرا و کوتاه مدت هستند. یعنی تنها در مراحل آغازین فرایند توسعه پایدار می‌شوند. (ویلیامسن، ۱۹۶۵) همزمان با تکامل نظام‌های فضایی می‌رود که انگیزه‌های توسعه در سراسر مناطق کشور پدیدار شده و فرآیندهای قطبش را که در گذشته وجود داشت، معکوس نمایند. گرچه این نظریه تحقیقات بسیاری را به دنبال آورد، اما نتوانست نشان دهد که کاهش روند قطبش به طور مستمر در هیچ یک از کشورهای در حال توسعه رخ داده است و یا این که این کاهش نتیجه اجتناب‌ناپذیر افزایش درآمد ناخالص سرانه ملی و تطابق آن با معیارهای مراحل تکامل یافته توسعه بوده است. (Douglass, 1990) با توجه به گفته‌های فوق می‌توان نتیجه گرفت که برای کاهش فرآیند قطبش بهترین راه مداخله دولت است. این سؤال که دولت با اتخاذ چه سیاست‌هایی می‌تواند مداخله کند یک پاسخ داشت. و آن هم تشویق شهرنشینی در نواحی پیرامونی بود که در علم توسعه منطقه‌ای به رویکرد مرکز رشد یا قطب رشد معروف است. (فریدمن، ۱۹۶۸) برطبق این استراتژی تنها پیدایش شهرها در نواحی پیرامونی می‌تواند رشد مراکز شهری را به چالش بگیرد. از نقاط ضعف این استراتژی آن است که هیچ گونه راهکار روستایی مشخصی ندارد و معتقد است که نواحی روستایی تحت تأثیر شهرها توسعه می‌یابند و نیازی به تحقیقات جامع و مانعی در زمینه خود روستاها نمی‌بیند. فقدان عنصر توسعه روستایی در این استراتژی کاملاً مشهود است اما علیرغم این ضعف و بسیاری انتقادات دیگر که بر رویکرد قطب رشد وارد می‌شود، خصوصاً این انتقادات که در یک دوره‌ی گذر احتمال آن که بهم پیوستگی اثربخش^(۲) در یک ناحیه تحقق یابد بسیار اندک است، این استراتژی همچنان به عنوان نظریه غالب توسعه فضایی در سراسر دنیا خصوصاً آسیا مطرح است. در دهه‌ی هفتاد میلادی دیدگاهی جدید مشتمل بر این فکر که شهرها عامل بوجود آورنده مشکلات روستایی هستند نه حلال این مشکلات تحت عنوان «تعصب ضدشهری» در توسعه روستایی پدیدار شد. بر طبق این دیدگاه عقب ماندگی روستایی ناشی از عملکرد نیر وهای فزاینده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که شهرها را بر روستاها ارجحیت می‌دهند. (لیپتون، ۱۹۷۷) همچنین قرائت‌های دیگری از این دیدگاه چنین مدعی می‌شد که برنامه ریز توسعه مجرم اصلی در عقب ماندگی روستاهاست، چرا که به امر توسعه روستایی اولویت نمی‌دهد و موضوع‌های دیگری را بر آن مقدم می‌دارد. از جمله تعصبات نظام‌مندی که مانع از ادراک معضلات روستایی توسط برنامه‌ریز و اتخاذ تدابیر مناسب برای رفع آن‌ها می‌شود عبارتند از:

- جاذبه‌های زندگی در پایتخت برای پیشرفت‌های شغلی
- جایگاه پایین اقتصاد کشاورزی
- جلوگیری از ملاقات‌های روستاییان در خلال فصول بارانی وقتی که شرایط در بدترین وضعیت قرار دارد.
- سیاست سؤال نکردن از نجبان روستا در مورد اختلافات اجتماعی و یا فقر (چمبرز، ۱۹۹۵).
- گرچه اکثر مباحث انجام شده در باب روابط روستا - شهر همچنان

انتزاعی و بدون شواهد تجربی قاطع برای رد یا اثبات دیدگاه‌های ضدشهری یا ضدروستایی باقی ماند، نتیجه حاصل از آن بحث پیدایش یک ناپیوستگی عجیب در برنامه ریزی بود. در یک طرف برنامه‌ریزان شهری قرار دارند که برای توسعه مناطق روستایی برنامه‌ریزی می‌کنند در حالی که خود در شهرها مستقرند و اطلاعات اندکی در زمینه امکانات بالقوه توسعه روستایی با استفاده از منابع روستایی و کشاورزی دارند. دورنمای آن‌ها از روستاها مشتمل است بر قطب‌های شهری و خطوط حمل و نقل ارتباطی ترسیم شده بر روی نقشه‌های جمعیت شناختی. از دیدگاه اینان همگرایی منطقه‌ای از طریق رشد شهرنشینی جایگاه ویژه‌ای دارد به بیان دیگر در سیاست‌های آن‌ها رگه‌های مشخصی از تعصب شهری هویدا است.

در دیگر سو برنامه‌ریزان توسعه روستایی قرار دارند که به شهرها به دید عوامل انگلی و بیگانه با منافع روستایی می‌نگرند. از این رو این برنامه‌ریزان در دور نماهای روستایی خود جایگاهی برای شهرها متصور نمی‌شوند و ترجیح می‌دهند که مناطق روستایی را تنها مشتمل بر زمینه‌های کشاورزی و منابع و روستاها بدانند. تلاش‌های صورت گرفته در زمینه برنامه ریزی روستایی همگرا عمدتاً روستا و زمینهای کشاورزی آن را بالاترین واحد توسعه می‌دانند. از این رو سیاست‌های این برنامه‌ریزان دارای رگه‌های مشخصی از تعصب روستایی است و آن‌ها علاقه بسیار اندکی به تحقیق در زمینه به خدمت‌گیری شهرها برای توسعه روستایی نشان می‌دهند. با این وجود برای یک خانوار روستایی دور نمای زندگی روزمره در برگیرنده‌ی هر دو عنصر شهری و روستایی می‌باشد. بهم پیوستگی‌های روستایی - شهری جزئی از حقایق همیشگی برای خانوارهای روستایی است، خانوارهایی که وظایف معدودی چون درآمدزایی یا کار بر روی مزرعه، حفظ یک فضای زندگی در روستا و مراجعه به شهرهای دور و نزدیک برای خرید، فروش، کار و استفاده از خدمات تخصصی دارند. چالشی که فراروی برنامه‌ریزی منطقه‌ای روستایی قرار دارد غلبه بر ناپیوستگی روستایی - شهری می‌باشد. این امر از طریق وارد ساختن این حقیقت در چارچوب‌های توسعه و شناسایی خط‌مشی‌های لازم برای گسترش منافع مشترک برای خانوارهای روستایی - شهری صورت می‌گیرد.

هدف از این مقاله ترسیم یک چارچوب برنامه ریزی منطقه‌ای است که بهم پیوستگی‌های روستا - شهر را دربرمی‌گیرد و قابل تطبیق با موقعیت‌های محلی متعدد می‌باشد. در این بحث برای ذکر مثال‌ها و نمونه طرح‌ها، کشور اندونزی را برگزیده‌ایم. بخش اول مقاله مستقیماً در زمینه روابط روستا - شهر می‌باشد و طرفدار این عقیده است که توسعه مناطق روستایی و شهری بهم وابسته است. بخش دوم مسأله پیوستگی‌های روستا - شهر را در چارچوب یک شبکه‌ی منطقه‌ای وسیع تر مورد بررسی قرار می‌دهد و حامی اصل سازماندهی برنامه ریزی حول محور شبکه‌های منطقه‌ای بهم پیوسته‌ی روستایی - شهری می‌باشد. سومین بخش مقاله حاضر با استفاده از مثال‌هایی از انواع شرایط در کشور اندونزی مدل شبکه‌ی منطقه‌ای را شرح می‌دهد و پایان بخش مقاله نیز دستورالعملهایی برای تحقیقات بیشتر در زمینه تکمیل این خط‌مشی است.

پیوندها و وابستگی‌های متقابل میان شهر و روستا

ارائه چارچوب‌های جامع در زمینه توسعه روستایی - شهری که به روشنی مشوق و محرک توسعه روستایی باشد در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اذهان را به خود معطوف ساخت. برخی از تلاش‌های صورت گرفته از قبیل رویکرد «عملکردهای شهری در توسعه روستایی» که ذیلاً بدان پرداخته خواهد شد تا حدودی اشکال پوشیده تعصب ضدشهری بودند. دیگر تلاش‌ها چون برنامه‌های بسیاری که تحت عنوان توسعه روستایی یکپارچه (Integrated rural development I.R.D) مطرح بودند، اشتباهی مشابه مرتکب شده بودند، یعنی بندرت عناصر مشخص شهری را دربرداشتند. به بیان دیگر به نوعی تعصب روستایی داشتند. طرح توسعه روستایی یکپارچه (IRD)، گرچه نقش عمده‌ای در گسترش این فکر داشت که توسعه روستایی فرآیندی چندوجهی است و فعالیت‌های کشاورزی و همچنین غیرکشاورزی را در برمی‌گیرد. اما هدف اصلی و اولیه آن بهبود هماهنگی در برنامه‌ریزی از طریق برنامه ریزی بخشی یکپارچه در مناطق خاص بود. (Birgegard, 1988-Cohen, 1980) گرچه فعالیت‌ها همچنان تحت نام IRD سازماندهی می‌شوند حتی در جاهایی که بعد فضایی نیز تولیداً مدنظر باشد، اما طرح IRD تقریباً همواره محدود است به عملکردهای بازاریابی. گرایش به نگرستن به مشکلات روستایی از زاویه روستایی و کشاورزی همچنان ادامه دارد. از میان معهود چارچوب‌هایی که صراحتاً توسعه روستایی و شهری را با هم تلفیق می‌کرد، رویکرد (اگر و پلین) (۳) بود که مدعی است بهترین روش برای توسعه مناطق روستایی مرتبط ساختن توسعه روستایی و شهری در سطح محلی است. اما از دیدگاه

اگر و پلین برای تحقق توسعه به سه نکته اساسی می‌بایست توجه کرد:

- دسترسی به زمین کشاورزی و آب

- واگذاری اختیارات سیاسی - اداری به مقامات محلی

- تغییر در خط مشی‌های توسعه ملی به نفع حمایت از تولیدات متنوع کشاورزی

در رویکرد (اگر و پلین) به شهر کوچک واقع در منطقه روستایی (۴) به دیده جایگاه اصلی فعالیت‌های غیرکشاورزی و وظایف سیاسی اداری نگریسته می‌شود نه به دیده قطب رشد اقتصادی. همچنین بر طبق این رویکرد در اکثر کشورها مقیاس منطقه‌ای مناسبترین واحد توسعه بشمار می‌رود و این امر دو علت دارد: از یک سو مقیاس شهرستان آنقدر کوچک است که دسترسی خانوارهای روستایی به وظایف شهری را به آسانی ممکن می‌کند و از سوی دیگر آنقدر بزرگ است که بر محدودیت‌های استفاده از روستا به عنوان واحد اقتصادی برگزیده برای رشد و متنوع سازی اقتصاد غلبه نمایند. همچنین رویکرد اگر و پلین مطرح می‌کند که اگر برنامه ریزی در سطحی سازماندهی شود که به تولید کنندگان و خانوارهای روستایی نزدیک باشد بهره‌گیری از دانش محلی (دانش عوام) در آن راحت‌تر و مثمرتر خواهد بود. گرچه در عمل توجه چندانی، آن هم به صورت ناقص، به رویکرد اگر و پلین نشده است، اما نباید از نظر دور داشت که اصول تمرکز زدایی و مردم سالاری گرایی که مسائل مطرح در آن، از

معضلات عمده برنامه ریزی در آسیای معاصر است. چالش مذکور در رویکرد اگر و پلین عبارتست از این که چگونه می‌توان ظرفیت سازی محلی و مشارکت عمومی را در یک برنامه گنجانند و از این طریق در جریان توسعه ملی منافع مشترکی را برای مناطق روستایی و شهری به ارمغان آورد.

نگاهی یک جانبه به نقش شهرها در توسعه روستایی

گرچه همچنان در برنامه ریزی توسعه، میان برنامه ریزان روستایی و شهری، اختلاف نظر وجود دارد، اما به مرور زمان گروه کوچکی از برنامه ریزان پایه عرصه گذاشته‌اند که بر نقش شهرها در توسعه مناطق روستایی پای می‌فشارند. در دهه هفتاد این دیدگاه توجه خود را معطوف به نقش روستا شهرها کرد، روستا شهرهایی که در قاعده هرم نظام شهری قرار دارند نه در رأس آن. یکی از آثار اثرگذار و پرتعداد در این زمینه کتاب «جانسون» (۱۹۷۰) بود که ریشه در نظریه مکان مرکزی داشت. جانسون با تمسک به مسائل کشور هند، چنین ابراز می‌داشت که توسعه روستا شهرها برای پر کردن خلاء موجود میان «شهرهای بزرگ انگلی» و روستاها یکی از شرایط لازم برای تجاری سازی کشاورزی می‌باشد. وی عقیده داشت وظیفه‌ی برنامه ریز تشویق گسترش بازار شهرها می‌باشد. گرچه نظریه مکان مرکزی چارچوب کلی و نهایی بود اما می‌بایست جایگاه شهرها در ارتباط با یکدیگر مشخص شود، چرا که این امر باعث می‌شد با توجه به اندازه و جایگاه آن‌ها در هرم شهری، فضا و ترکیب کارکردی مناسبی به آنها تعلق گیرد. آراء جانسون در حمایت از گزینش روستا شهرهای کلیدی به عنوان مراکز توسعه روستایی بعدها به عنوان مجموعه‌ای از نقش‌هایی که می‌بایست توسط شهرها در مناطق روستایی به منظور توسعه این مناطق صورت گیرد، معروف شد. همچنین «روندینلی» (Rondinelli) نیز نظریات جانسون را بسط داده با نام «وظایف شهرها در توسعه روستایی» مطرح ساخت. از میان وظایف شهرها در توسعه مناطق روستایی به موارد زیر اشاره می‌شود:

- مرکز خدمت رسانی به مصرف کنندگان برای خرید کالاهای مصرفی با دوام و کم دوام

- مرکز ارائه خدمات سطح بالای عمومی و خصوصی

- ارتباط با بازارهای ملی و یا بین‌المللی برای فروش فرآورده‌های روستایی

- مرکز پشتیبانی و تولید

- مرکز عمل آوری فرآورده‌های طبیعی کشاورزی

- ایجاد مشاغل غیرکشاورزی برای کارجویان روستایی

- مرکز اطلاع رسانی و علمی - فرهنگی

این مجموعه وظایف یادشده توجه برنامه ریزان منطقه‌ای را به خود جلب کرده است. البته جامه عمل پوشاندن به این مفاهیم انتزاعی و یا تدوین خط مشی‌های واقعی براساس آن‌ها دشوار است. این امر دلایل چندی دارد: اول آن که نظریات فوق الذکر، بسیار انتزاعی هستند و به این معضل اشاره نمی‌کنند که شهرها چگونه باید نقش‌های توسعه‌ای خود را در شرایط گوناگون منطقه‌ای ایفا نمایند. مثلاً نقشی که ممکن است یک شهر در

منطقه‌ی تولید برنج ایفا کند با نقش شهری واقع در حاشیه یک کلان شهر صنعتی بسیار متفاوت است، از این رو گرچه لیست ارائه شده در مورد نقش شهرها به ظاهر جذاب و ارزشمند است اما اشاره‌ای به این حقایق نمی‌کند که چگونه باید هر یک از این نقش‌ها در شرایط ویژه به منصف ظهور درآید. پس نقش شهرهای مختلف که در شرایط منطقه‌ای متفاوت واقع شده‌اند، ناشناخته می‌ماند. دوم آن که روش‌های ارائه شده برای گزینش روستا شهرهای کلیدی برای سرمایه‌گذاری مشخص نیست. مثلاً مشخص نیست که آیا باید شهرهایی که هم اکنون چنین نقشی را ایفا می‌کنند گزینش شوند یا این که شهرهایی انتخاب شوند که از توان بالقوه لازم برای ایفای این نقش برخوردارند و اگر شق دوم درست باشد منظور از توان بالقوه چیست؟ از آن جا که رشد اقتصادی در اکثر مناطق روستایی یا آسیایی نسبتاً اندک است و از آنجا که روستا شهرها نتوانسته‌اند نقش‌های متصور شده برای خود را به درستی ایفا کنند اگر خواهان انتخاب روستا شهرها برای تحقق برنامه‌های توسعه روستایی ملی هستیم در نظر گرفتن توان بالقوه بالا برای آن‌ها وظیفه اصلی است اما از آن جا که چنین توانی را تنها با توجه به فرصت‌ها و نیازهای هر منطقه روستایی می‌توان تعیین کرد به این نتیجه می‌رسیم که نقش هر شهر مرتبط است یا شرایط منطقه‌ای آن. اما بررسی جداگانه هر شهر بدست نمی‌آید. در روش‌های گزینش شهرهای کلیدی صرفاً به ویژگی‌های خود شهرها تکیه شده است. مثلاً در منطقه بیکل (Bicol) فیلیپین هیچ‌گونه مطالعه‌ای در برنامه‌ی تحقیقاتی روستایی در نظر گرفته نشده است. (روند نیلی، ۱۹۷۹، کاپل، ۱۹۸۷)

استفاده مکانیستی از نظریه مکان مرکزی برای تدوین مجموعه‌ای ثابت و مشخص از وظایف همه‌ی شهرها در یک سطح خاص هرم شهری با مشکلات نظری و اجرایی بسیاری روبروست. به عنوان مثال بررسی‌های صورت گرفته در مورد روستا شهرها توسط «کوهن» (Cohen) نشان داد که وظایف شهری در چهارنوع منطقه مختلف مالزی متفاوت است. این چهار منطقه عبارتند از:

- ۱- مناطقی که در آن‌ها تولیدکنندگان خرد برنجکار اکثریت دارند
- ۲- منطقه اراضی بزرگ
- ۳- سکونتگاه‌های مرزی
- ۴- مناطق جنگل کاری گسترده

کوهن (Cohen) با مطالعات خود به این نتیجه رسید که این تصور که وسعت شهر و تنوع فعالیت‌های شهری با یکدیگر رابطه‌ی مستقیم دارند، در مورد مراکز که در قاعده نظام هرم شهری در کشورهای در حال توسعه قرار دارند، مصداق ندارد و همچنین سازماندهی فضای شهری منطقه‌ای ماحصل شکل و ساختار کشاورزی است نه بالعکس، تنوع و اختلاف در محصولات کشاورزی و ساختار سازماندهی تولید در زمینه تنوع در آرایش کارکردی شهرستان‌ها نقش تعیین کننده دارند. سومین و مشکل سازترین مسأله این تصور است که تمامی وظایف شهری، توسعه‌ای هستند و تأثیرات منفی آن‌ها از تأثیرات مثبتشان کمتر است. بر این اساس اگر مثلاً وظایف شهری مربوط به یک بانک، یک عامل خرید و فروش املاک، یک شرکت

الوار و یا یک دفتر اداری باشد که در روستا شهر موردنظر باشد فرض بر این است که این وظایف برای مناطق روستایی و خانوارهای ساکن آنها، صرفنظر از طبقه‌ی اجتماعی یا اقتصادی سودمند هستند. همچنین هنگام رویکرد (UFRD) در فیلیپین تصور بر این بود که ساخت یک بانک در شهر خود به خود توسعه روستایی را به دنبال خواهد داشت زیرا از این طریق نهادهای مالی و رسمی و مراکز اعتبار دهی به نواحی روستایی نزدیک‌تر می‌شوند. با این وجود و با اشاره به مطالعات صورت گرفته در تایلند حتی اگر اکثریت شعبه‌های بانک‌ها در مناطق روستایی تأسیس گردد، بخش کشاورزی معمولاً از وام‌های بسیار ناچیزی بهره‌مند خواهد شد. نکته حائز اهمیتی که از این مشاهده می‌توان دریافت این است که اثر بخش بودن گسترش وظایف شهری در مناطق روستایی به منظور توسعه این مناطق به پیوستگی‌های واقعی روستا و شهر بستگی دارد و نباید چنین تصور کرد که هر نوع گسترش در هر شرایطی سودمند است. حتی در جاهایی که وظایف شهری می‌تواند خانواده‌های روستایی را پوشش دهد این امر چنان غیر یکنواخت صورت می‌گیرد که نه تنها معضلاتی چون نابرابری و فقر را کاهش نمی‌دهد بلکه به آن‌ها دامن می‌زند. مثلاً در جاهایی که زمین به صورت غیر یکنواخت و نا عادلانه تقسیم شده است مشاهده می‌شود که نهادهای یارانه‌ای دولتی که برای پرداخت وام و اعتبار برای توسعه کشاورزی در مناطق روستایی بنا نهاده شده‌اند، عمدتاً از سرشناسان و زمین داران بزرگ روستایی که از این وام‌های دریافتی برای خرید زمین‌های بیشتر بهره می‌برند، حمایت می‌کنند. همین موضوع باعث افزایش تعرفه اجاره بهای زمین و گسترش نابرابری در درآمد‌های خانوارهای مختلف روستایی می‌شود. (خان، ۱۹۷۹) لیتون (۱۹۷۷) نیز با توجه به تعصب شهری این موضوع را به شکل دیگر بیان کرده است. وی معتقد است که سرشناسان شهری دست در دست سرشناسان روستایی داده راه را برای انتقال محصول مازاد روستایی به شهرها هموارتر می‌کنند. نتیجه واقعی این همکاری آن است که فقر شهری بواسطه گسترش نقش دولت در برنامه‌های توسعه روستایی حالتی همیشگی پیدا می‌کند. به بیان ساده‌تر وظایف شهری از نقطه نظر اجتماعی بی طرف نیستند. انتقال یک برنامه یا فعالیت و یا نهاد به مناطق روستایی ممکن است گام نخست مهمی در راستای توسعه این مناطق باشد اما باید توجه کافی مبذول داشت و از این وظایف به عنوان وسیله‌ای برای افزایش دسترسی اجتماعی و فضایی خانوارهای روستایی استفاده کرد.

تحقیق در زمینه جایگاه واقعی شهرها در توسعه روستایی

تحقیقات صورت گرفته در زمینه نقش واقعی شهرها و مراکز رشد یافته در توسعه مناطق روستایی در کشورهای از قبیل فیلیپین، مالزی، تایلند و اندونزی نشان می‌دهد که تلاش برای توسعه مناطق روستایی تنها با تکیه برگسترش رشد شهری، با محدودیت‌های بسیاری مواجه است. یکی از نخستین اقدامات صورت گرفته برای استفاده از سرمایه‌گذاری‌های گزینشی در مناطق روستایی به عنوان راهکاری برای توسعه این مناطق رویکرد (UFR) بود که از سوی (USAID) حمایت مالی می‌شد. این رویکرد که در

دهه ۱۹۷۰ در منطقه بیکل (Bicol) به اجرا درآمد شبیه طرح دره تنسی (Tennessee) بود. براساس این طرح، طرح توسعه بستر این رودخانه که در برگیرنده پروژه‌های کشاورزی و برنامه‌های توسعه سد و آبیاری و توسعه شهری بود به صورت یک برنامه توسعه منطقه‌ای جامع در می‌آمد. این طرح تحت نظارت سرپرستی توسعه‌ی حوزه‌ی آبریز رودخانه‌ی بیکل (Bicol River Basin Development Authority) که دفتر مرکزی آن در مانیل (Manila) مستقر بود انجام شد، هدف از آن تبدیل یکی از فقیرترین مناطق فیلیپین به یک منطقه پویا و همچنین کاهش شورش‌های ضد دولتی در آن منطقه بود. متأسفانه این طرح با مشکلی که معمولاً گریبانگیر برنامه‌ریزی مرکزی می‌شود، مواجه شد. یعنی هماهنگی بسیار ضعیف میان وزارتخانه‌های مختلف. این طرح همچنین بدون عنایت به هر گونه پیشنهاد برای اصلاحات ارضی و دیگر تحولات نهادی چه قبل از فرآیند برنامه‌ریزی و چه در خلال آن، به کار خود ادامه داد. در این برنامه به دو اصل تمرکز زدایی و افزایش مشارکت عمومی توجه چندانی نشده بود و فقط به تأسیس کارکردهای شهری در مناطق روستایی برای توسعه این مناطق بسنده شده بود. هیچ‌گونه مطالعه‌ای در زمینه شرایط یا نیازهای مناطق روستایی انجام نشده بود. مطالعات صورت گرفته پس از ده سال از آغاز به کار این طرح نشان داد که شهرها نه تنها کارکردهای مطلوبی در مناطق روستایی نداشتند بلکه خودشان نیز دچار رکود شده بودند. (کویل، ۱۹۸۷)

در بررسی صورت گرفته در مورد اندونزی سه نقش برای شهر «بانجانگارا» (Bangarnegara) واقع در قسمت مرکزی ایالت جاوه (gava) در نظر گرفته شده است.

۱- مرکز خرید و ارائه خدمات
۲- جلوگیری از مهاجرت‌های روستایی - شهری به مناطق کلان شهر (جاکارتا)

۳- مراکز حمایتی و بازاریابی برای محصولات کشاورزی
این بررسی نشان داد که هیچیک از این سه نقش به خوبی ایفا نشده است (دو جونگ و همکاران ۱۹۸۳، دو خویگ، ۱۹۸۸) برای مثال در مورد نقش اول (مرکز خرید و خدمات) باید گفت اکثریت جمعیت این منطقه از شهرها برای خرید و استفاده از خدماتی چون آموزش بهداشت و وام‌های بانکی استفاده نمی‌کردند. از سوی دیگر ایجاد اشتغال در این منطقه که بیکاری در آن در سطح بسیار بالایی قرار داشت بسیار به کندی انجام می‌گرفت. در نهایت این که حتی به عنوان یک مرکز حمایتی کشاورزی گرچه شهر مرکز مهمی برای بازاریابی میوه‌ها و احشام بود اما فرآورده‌های بسیار مهمتر کشاورزی چون نارگیل و سبزیجات ابداً به شهر راه نمی‌یافت. همچنین اکثر خریداران میوه‌ها و احشام ساکن شهر نبودند بلکه در روزهای خرید از دیگر نقاط به شهر می‌آمدند. از این رو ایجاد اشتغال برای ساکنان محلی و دیگر مزایای مرتبط با آن محدود می‌شد. بررسی مشابه دیگری که در شهر «پاسیرماس» (Pasirmas) مالزی که در مجاورت مرز مالزی و تایلند واقع است صورت گرفت نتایج مشابهی را به دنبال داشت. (مود، ۱۹۸۳)

باید در مورد این نکته بسیار مهم که آیا چنین بررسی‌هایی، استثنایی

برای تصویر مثبت کلی شهرهای روستایی هستند یا خیر، بررسی‌های جامع‌تری صورت گیرد. متأسفانه تاکنون در مورد روابط واقعی میان کارکردهای شهری و دسترسی و بهره‌مندی ساکنان روستایی از آن‌ها مطالعات اندکی انجام شده است بهر حال با رشد بسیار کند شهرهای روستایی هنوز نتوانسته‌اند به درستی از ایفای نقش‌های محوله به آن‌ها برآیند. بررسی‌های صورت گرفته در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا در دهه هشتاد میلادی نشان داد که شهرهای واقع در مناطق روستایی پرجمعیت و به دور از مناطق مرزی و کلان شهرها با سرعتی تقریباً همسان با رشد طبیعی گسترش می‌یافتند. این امر بیانگر آن بود که ایجاد شغل برای نیروی کار روستاهای اطراف نزدیک به صفر بود. (ماتور، ۱۹۸۲، کامی برو و سوان، ۱۹۸۴)

دو بررسی جداگانه در «چیانگ مای» (Chiang mai) دومین شهر بزرگ تایلند در آن زمان، به منظور ارزیابی میزان بهم پیوستگی‌ها و جریان‌ات روستایی - شهری خاص انجام شده است. بررسی اول که در اواسط ۱۹۷۰ انجام شده است نشان داد که تقریباً تمامی تأثیرات اقتصادی از قبیل خرید محصولات برای عمل‌آوری و تولید در چیانگ مای و تقاضا برای خدمات در روستاهای اطراف و افزایش درآمدها و هزینه‌های ساکنان این روستاها در شعاعی فراتر از یک ساعت رانندگی از این شهر شمالی تقریباً به سطح صفر می‌رسید. ساکنان روستاهای اطراف چیانگ مای عمدتاً برای خرید به این شهر می‌آمدند اما فراوانی این رفت و آمدها حتی برای کسانی که در شعاع ۹۰ دقیقه مسافت با اتوبوس از مرکز شهر زندگی می‌کردند تقریباً حدود یک مسافت در هفته بود و بیش از یک سوم این خانواده‌ها می‌گفتند که آن‌ها بندرت به این شهر رفته‌اند. و یا این که اصلاً به آنجا پا نگذاشته‌اند.

یک دهه بعد تحقیق مکمل دیگری در مورد چیانگ مای براساس تحقیق قبلی و مشابه آن انجام شد. این تحقیق چندین سال پس از آن صورت گرفت که دولت مرکزی چیانگ مای را جزو معدود شهرهایی به حساب آورده بود که از لحاظ برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری به عنوان یک مرکز رشد منطقه‌ای در اولویت بودند. پژوهش پیش‌گفته نشان داد که علیرغم گسترش فضایی منابع اقتصادی - اجتماعی رشد سریع این شهر همچنان بسیار محدود است. در حقیقت هزینه‌های صرف شده در کارخانه‌های چیانگ مای بیشتر منابع خود را عاید شهر بانکوک می‌کرد تا روستاهای اطراف. این بررسی به این نتیجه رسید که روستاها نمی‌توانند آنچه را که لازمه یک اقتصاد مدرن و صنعتی است برآورده سازند: «شاید بتوان گفت که تاکنون تلاش هماهنگی برای ایجاد فعالیت‌های بازرگانی نوینی که قادرند از تولیدات روستایی مثل فرآورده‌های کشاورزی استفاده کنند صورت نگرفته است.» تحقیق همچنان اشاره کرد که روستائینی که یک ساعت با چیانگ‌مای فاصله دارند اکثر مایحتاج خود را از روستاهای خود و شهرک‌های اطراف آن برآورده می‌سازند و کمتر برای خرید به چیانگ‌مای می‌روند. همچنین وجود فروشنده‌های دوره‌گرد که از روستایی به روستایی دیگر می‌رفتند و کالاهای اساسی و حتی دیگر اقلام را به ساکنان آنجا می‌فروختند، باعث شده بودند که مردم بتوانند غذا، پوشاک، دارو و وسایل آشپزخانه، شیرینی و دیگر کالاها را بدون نیاز به مراجعه به شهر دریافت دارند.

از این رو اگر چه در مقایسه با بررسی قبلی مطالعه نشان داد که تعداد بیشتری از روستائیان مجاور در تعامل با چیانگ مای بودند اما «اثر افزایش اقتصادی»^(۵) همچنان محدود بود. تحقیقات مشابه صورت گرفته در مراکز رشد در چند کشور آسیایی (اندونزی، سریلانکا، فیلیپین، پاکستان) نیز نشان داده است که در اینگونه موارد فرایند «انتشار»^(۶) و منافع اقتصادی افزایشی برای مناطق همجوار روستایی بسیار ناچیز خواهد بود.

این یافته‌ها حکایتگر آن است که بهم پیوستگی‌های «پسین» و «پیشین» میان شهر و روستا از نقطه نظر فضایی محدود است، گرچه ممکن است برنامه‌ریزی برای یک مرکز منطقه‌ای واحد در دراز مدت مثر ثمر باشد و از جمله ثمرات آن می‌توان به ایجاد فرصت‌های شغلی غیرکشاورزی برای ساکنان مناطق روستایی و گسترش تعامل محلی روستایی-شهری در زمینه‌های اجتماعی و خرید و فروش محصولات اشاره کرد. گرچه تمرکز بر روی تعداد محدودی از شهرها ممکن است از صرف هزینه‌های عمومی برای امور زیربنایی و خدماتی بکاهد اما بررسی‌های صورت گرفته در مورد چیانگ مای مبین آن است که این روش مؤثرترین شیوه برای توسعه مناطق روستایی نیست. همچنین یک تحقیق انجام شده در منطقه‌ای در جنوب تایلند بر این نکته تأکید کرد که: «این تصور خوشبینانه که وجود نیروهای طبیعی باعث ایجاد و گسترش اثرات توسعه‌ای از شهر «سورا تانی» (Sura thani) به مناطق تحت نفوذ آن گردیده به احتمال زیاد تصویری خطرناک است. (Shiann-far 1986) این امر پرسش‌های بسیاری درباره استراتژی ساختن نظام شهری بر اساس «حرکت از بالا به پایین در هرم شهری» مطرح می‌سازد که در این گونه حرکت فقط به تعداد محدودی از شهرها پرداخته می‌شود و از این رو مناطق وسیع روستایی از رشد و توسعه شهری بی‌بهره می‌مانند. در چنین استراتژی، فرصت‌های متعدد برای ایجاد یک الگوی غیر متمرکزتر توسعه منطقه‌ای از طریق تعداد اندک‌تر و کم حجم‌تر بهم پیوستگی‌های روستایی-شهری و شبکه‌های منطقه‌ای از دست می‌رود. از این رو اگر خواهان آن هستیم که شهرها نقش‌های توسعه‌ای محوله را به نحو احسن به انجام برسانند باید تلاش و توجه بیشتری را برای یافتن راهکارهای غیر از رویکرد قطب رشد یافته و مبذول نمائیم.

نگاه به نقش شهرها از نظرگاه روستایی

اکثر تحلیل‌گران طرفدار نقش مرکز رشد در توسعه روستایی از نظرگاه شهری به مسائل می‌نگرند، در صورتی که وقتی از دیدگاه روستایی به مسایل موجود نگریسته شود دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی به دست می‌آید. یک بررسی انجام شده در استان «روا-ات» تایلند که به مهاجرت فصلی^(۷) همچون بخشی از فرآیند تدوین استراتژی اقتصادی خانوارهای روستایی می‌نگرد به این نتیجه رسیده است که اکثر تعامل‌های خانوارهای روستایی با شهرها موقتی است و بیشتر از یکی دو ماه در فصول برداشت محصولات کشاورزی به طول نمی‌کشد. علاوه بر این تعامل با شهر معمولاً فقیرترین فقیران را که منابع و امکانات لازم برای رفت و آمد در مسافت طولانی را ندارند، در بر نمی‌گیرد. از این رو بهم پیوستگی‌های روستا و شهر از نقطه نظر دسترسی

به کارکردهای شهری و زمانبندی و مدت اقامت در مناطق شهری، بسیار گزینشی است. متأسفانه تبعات و یافته‌های چنین تحقیقاتی در تدوین اکثر خط‌مشی‌های شهری نادیده گرفته شده‌اند. به عنوان مثال مهاجران فصلی در آمارهای سالانه خانوارهای روستایی به چشم نمی‌خورند. با این وجود مطالعات صورت گرفته در مورد این پدیده در آسیا به وضوح نشان می‌دهد که میزان مهاجرت فصلی بسیار بیشتر از میزان مهاجرت دائمی از روستاها به شهرها می‌باشد. همچنین از نقطه نظر خانوارهای روستایی منظره دنیای شهری تنها دربرگیرنده یک مرکز شهری نیست بلکه در این منظره شبکه‌ای از بهم پیوستگی‌های روستا و شهر و احتمال و امکان اشتغال وجود دارد. این شبکه است که چارچوب فضایی فراهم می‌آورد که خانوارهای روستایی در چارچوب آن استراتژی‌های خود را طراحی و اجرا می‌کنند. یک استدلال عامه پسند در حمایت از متمرکز ساختن سرمایه‌گذاری‌های عمومی در تعداد بسیار محدودی از مراکز بر این مبناست که بهترین شیوه برای کاهش فقر روستایی این نیست که به رشد مکان‌ها از طریق تلاش برای توسعه تمامی مناطق و شهرها اهتمام کنیم بلکه باید تمامی تلاش خود را معطوف رشد و رفاه افراد نمائیم، که این امر از طریق مهاجرت روستائیان از مناطق عقب مانده روستایی به مراکز رشد یافته شهری که دارای قابلیت توسعه زیادی است تحقق‌پذیر خواهد بود. اگرچه در ظاهر ممکن است این گفته که نباید به طرق مصنوعی فقرا را گرفتار ساخت و مانع از مهاجرت آن‌ها از مناطق عقب افتاده به مناطق پیشرفته شد درست بنماید اما باید هنگام مطرح کردن این نظر بسیار مواظب بود.

اکثر مهاجران روستایی جوان هستند و چه از لحاظ فیزیکی و چه از لحاظ آموزشی در مقایسه با دیگر روستائیان در سطح بهتری قرار دارند و افراد مسن و فقرا معمولاً تمایلی به مهاجرت ندارند.

از این رو مطالعات صورت گرفته در استان روا-ات واقع در شمال شرق تایلند نشان داد که مهاجرت روستائیان به بانکوک در گذر زمان شبکه‌های موجود در روستا را از بین می‌برد چرا که این مهاجران گرفتار و سرگرم تعهدات شهری خود می‌شوند و از این رو بازگشت آن‌ها به روستا کاهش می‌یابد. همچنین به علت این مهاجرت‌ها در فصولی که نیاز به کارگر برای کار بر روی زمین‌های کشاورزی بسیار زیاد است کمبود شدید کارگر پیش می‌آید.

سرانجام این که از درآمدهای حاصل از کار در شهرها برای گسترش زیر ساخت‌های روستایی استفاده نمی‌شود و از این رو نمی‌تواند کاهش پیش آمده در نیروی انسانی لازم برای پیشبرد برنامه‌های روستایی را جبران نماید. بنابراین گرچه برخی خانوارهای روستایی از مهاجرت به شهرها بهره‌مند می‌شوند اما این بهره‌مندی‌های کوتاه مدت ممکن است در دراز مدت به زیان اقتصاد روستایی بیانجامد. پس به این نتیجه می‌رسیم که آن چه بدان نیازمندیم تدوین یک استراتژی توسعه‌ی منطقه‌ای است که از امکانات بالقوه روستایی به گونه‌ای بهینه سود جوید. شهرهای منطقه نیز یکی از اجزاء چنین استراتژی هستند و از طریق یک رویکرد غیر متمرکز از ثمرات توسعه روستاها و شهرها در سطح منطقه بهره می‌برند.

جدول ۱: پیوندها و وابستگی‌های متقابل میان شهر و روستا

شهری	روستایی
تجارت کشاورزی/مرکز حمل و نقل	تولید کشاورزی
خدمات حمایتی کشاورزی	گسترده سازی کشت
نهاده‌های تولید	زیرساخت‌های روستایی
خدمات تعمیراتی	مشوق‌های تولید
عرضه‌ی اطلاعات در زمینه‌ی روش‌های آموزش و ظرفیت پذیرش نوآوری تولید (نوآوری)	آموزش و ظرفیت پذیرش نوآوری
بازارهای کالاهای غیر کشاورزی	درآمد روستایی و تقاضا برای کالاها و خدمات غیر کشاورزی
فرآورده‌های کشاورزی عمل آورده شده	
خدمات خصوصی	
خدمات عمومی (بهداشت، آموزش و پرورش، ادارات)	
صنعت کشاورزی محور	تولید محصولات کشاورزی قابل فروش و تنوع تولیدات کشاورزی
اشتغال غیر کشاورزی	تمامی موارد فوق

وابستگی‌های متقابل میان شهر و روستا در برنامه‌ریزی منطقه‌ای

با توجه به محدودیت‌های مراکز رشد و کارکردهای شهری در رویکردهای توسعه روستایی که پیش‌تر بدان اشاره شد بازبینی در زمینه نقش شهرها در زمینه توسعه مناطق روستایی این پرسش را در اذهان مطرح می‌سازد که چگونه می‌توان در فرایند برنامه‌ریزی امکانات بالقوه و مکمل روستایی و شهری را در هم ادغام کرد. برای پاسخ به این پرسش در ابتدا باید فرض کرد که کارکردها و نقش‌های ایفا شده توسط شهرها در اکثر مناطق روستایی محصول وابستگی‌های متقابل روستایی - شهری است، تأثیرات روستاها و شهرها بر یکدیگر یک سویه نیست بلکه میان این دو وابستگی‌های متقابل متمرثر وجود دارد. در جدول شماره یک این روابط بطور خلاصه ذکر شده‌اند. با توجه به این جدول بوضوح می‌توان دریافت که در مقابل هر نقشی که شهرها ایفا می‌کنند یک نقش ضروری وجود دارد که می‌بایست توسط حوزه نفوذ شهرها ایفا شود. با توجه به جدول یک، شهرها در مناطق روستایی به عنوان مراکز توسعه یافته تجاری برای کالاهای روستایی و کشاورزی و فروش و توزیع همین کالاها در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای عمل می‌کنند. از آنجاکه بدون وجود محصولات کشاورزی تولید شده در مناطق روستایی شهرها هیچگاه نمی‌توانند در حکم تجاری و فروش این محصولات عمل کنند در می‌یابیم که شهرها و روستاها به یکدیگر وابسته‌اند. از سوی دیگر تولیدکننده‌های روستایی برای توسعه تولید نیازمند فروش محصولات خود در شبکه‌های تجاری موجود در شهرها و نظام‌های شهری می‌باشند اما بدون توسعه مستمر کشاورزی و فعالیت‌های عمل آوری مربوط به آن نمی‌توان انتظار هیچگونه پیشرفتی را در روستاها و شهرهای کوچک داشت. همچنین گسترش کشاورزی ضرورتاً به معنی گسترش فروشگاه در شهرها برای عرضه امکانات و

تجهیزات پیشرفته و تأسیسات تعمیراتی می‌باشد که روستاها به تنهایی قادر به عرضه آن‌ها نیستند. با توجه به جدول شماره یک می‌توان دریافت که یکی از منابع اصلی رشد شهرهای کوچک و روستاها وجود تقاضای فزاینده برای اقلام و محصولات غیرکشاورزی برای استفاده خانوارهای روستایی می‌باشد. تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد که این امر مهمترین عامل رشد اقتصادی شهرهای روستایی است. (کپی، ۱۹۸۴، گراندستف، ۱۹۹۰)

همچنین با نگاه به جدول شماره یک می‌توان دریافت که توانایی شهرها برای ایفای نقش به عنوان مراکز عرضه کالاهای مصرفی، به گسترش و افزایش رفاه و درآمد اکثریت ساکنان مناطق روستایی وابسته است.

ارزیابی و شناسایی اثرات توسعه شهری بر مناطق روستایی

همانگونه که مطالعات صورت گرفته متعدد نشان می‌دهند عوامل بسیاری در زمینه سرمایه گذاری در شهرها برای توسعه مناطق روستایی تحت نفوذ آن‌ها دخالت دارند. از این رو تأثیرات واقعی و مفید این سرمایه گذاری‌ها کمتر از حد انتظار است و خانوارهای روستایی به گونه‌ای یکسان از آن‌ها بهره‌مند نمی‌شوند. مثلاً بانک‌ها به راحتی به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی که سرمایه گذاریشان توأم با ریسک است، وام نمی‌دهند، ممکن است مدارس خود سرانه از دانش‌آموزان شهریه دریافت کنند و از این رو خانوارهای کم درآمد نتوانند از مدرسه استفاده کنند یا این که گسترش جاده‌ها ممکن است باعث غارت منابع طبیعی و به خطر افتادن محیط زیست گردد. با توجه به این احتمال که واقعیات مربوط به روستا و شهر ممکن است تلاش‌های انجام گرفته برای تحقق اهداف این روابط را از مسیر واقعی خود خارج کند، باید بگونه‌ای مشخص روشن کرد که چه کسانی از سرمایه گذاری‌های شهری بهره‌مند می‌شوند و چگونه می‌توان از دستیابی به اهداف مورد نظر اطمینان حاصل نمود. از این رو نه تنها باید مطالعات جامع‌تری در زمینه امکانات بالقوه توسعه روستایی انجام داد بلکه باید به گونه‌ای دقیقتر طرح‌های توسعه روستایی را زیر نظر گرفت تا اطمینان حاصل شود که کشاورزان، کارگران فاقد زمین و افراد بی‌بضاعت روستایی از این طرح‌ها بهره‌مند می‌شوند.

پی‌نوشت

۱- پروفیسور ما یک‌دا گلاس استاد بخش برنامه‌ریزی منطقه‌ای و شهری در دانشگاه هاوایی است. تطبیق ترجمه با متن اصلی این مقاله، توسط دکتر پرویز اجلالی انجام شده است.

۲- اثر بخش یا اثر تراوش (trickling down effect or spread effect)

3- Agropolitan

۴- تقریباً معادل شهرهای مرکز بخش در ایران

5- Economic Multiplier Effect

6- Diffusion

7- Circular migration